

## تحلیلی تاریخی بر وحدت حوزه و دانشگاه

دکتر فرهود گل محمدی\*

### چکیده

سالهای متمادی است که در ایران علمای دینی در پیوند با نهاد دین و تعلیم و تربیت تأثیر عمده ای در فرهنگی و اجتماعی کردن نسل جدید دارند. مراکز آموزشی ایران در گذشته دور، که طبعاً علمای اسلام در آن بودند، علاوه بر علم ادیان، علم ابدان را هم آموزش می دادند و حکیمان چند بعدی تربیت می کردند. بعداً روشنفکران و برخی حاکمان به تأسیس دانشگاه دست زدند. اما روشهای اعمال شده در دانشگاهها کم و بیش موجب برخی موضع گیریها شد؛ یعنی دانشگاه به جای آنکه به بررسی پردازد، به نفع این یا آن نظریه موضع می گرفت و چنین شد که فاصله دانشگاه و حوزه بسیار زیاد شد. متأسفانه در این بین عده ای از غربزدگان و ایادی خودباخته به مظاهر تمدن غرب نیز از گسترش دانشگاهها به عنوان وسیله ای در راستای اهداف شوم خود و استکبار غرب استفاده کردند. مقاله حاضر تلاشی علمی است در پاسخ به این سؤال که چرا در تاریخ صد ساله اخیر ایران ارتباط بین دو قشر روحانی و روشنفکر آن گونه که باید و شاید دوستانه نبوده و حتی در بیشتر موارد بین آن دو رقابتی ستیزه جویانه و ویرانگر حاکم بوده است. هدف این مقاله، یافتن دلایل جدایی حوزه و دانشگاه به ویژه از اوایل دوران مشروطه تاکنون و بیان نظرات اندیشمندان بزرگ معاصر در این زمینه است. لذا پس از ارائه مختصری از سوابق آموزش حوزوی و دانشگاهی در ایران و جهان، به بررسی تاریخیچه، وضعیتها، مشکلات و راهکارهای موجود در تحقق وحدت حوزه و دانشگاه در ایران از دیدگاه امام خمینی (ره)، شهید مطهری، دکتر شریعتی، آل احمد و سایر صاحب نظران و اندیشمندان مهم در این زمینه پرداخته می شود و در انتها به نتیجه گیری و ارائه پیشنهادهایی در شرایط موجود کشور پرداخته می شود.

واژگان کلیدی: اسلام، حوزه، دانشگاه، جامعه، تاریخ، وضعیت، مشکل، راهکار، ایران.

\* تاریخ دریافت: ۱۴/۱۱/۸۶ تاریخ پذیرش نهایی: ۲۲/۰۲/۸۷

## مقدمه

وظیفهٔ تعلیم و تربیت و اجتماعی و فرهنگی کردن نسل جدید در هر دوره (به طور خاص) و کل مردم (به طور عام) در ایران اسلامی، قرن‌ها بر دوش علما و مبلغان دین بوده است. این افراد در حوزه‌های علمیه و مراکزی چون مسجد، حسینیه، تکیه و ... برای تعلیم و تربیت کسانی که بتوانند رسالت انبیای الهی را به دوش بکشند و همچنین در جهت معنا بخشیدن به زندگی و ایجاد انگیزه برای زندگی سالم و صحیح در بین مردم می‌کوشند.

در تاریخ بشریت گاه و بیگاه مردان بزرگی ظهور کرده و آنان را به سرچشمه‌های نور و پاکی و عروج به سوی آفریدگار رهنمون شده‌اند. سر حلقهٔ این گروه، پیامبران الهی و اولیای خداوند و به دنبال ایشان عارفان و حکیمان و دانشمندان قرار دارند. سالار انبیای الهی پیامبر بزرگوار، حضرت محمد مصطفی (ص) است. به قول عارف معروف شیخ محمود شبستری:

یکی خط است از اول تا باآخر	بر او جمله خلایق چون مسافر
در این ره انبیا چون ساربانند	دلیل و ره‌نمای کاروانند
از ایشان سید ما گشته سالار	هم او اول هم او آخر به هرکار

پس از آن سرور، علی(ع) و اولاد طاهرینش راهنمای بشریت بوده‌اند و در دورهٔ غیبت کبری آخرین ایشان، ناموس دهر و امام عصر حضرت حجت بن الحسن المهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشریف، فقها و علمای رهرو راه آن بزرگواران با علم و عمل خویش پرچم هدایت خلق را تا به زمان ما در اهتزاز نگاه داشته‌اند.

خدای تبارک و تعالی مقدر فرمود که در این قرن مردی از تبار رسولان و اولیا و رونده بر صراط مستقیم ترسیم شده به وسیلهٔ ایشان، هدایت جامعهٔ مسلمین را در دست گیرد که از جهت جامعیت کم‌نظیر بود. این بزرگ‌مرد حضرت امام خمینی قدس‌الله نفسه الزکیه بود که فقیهی عارف و عارفی حکیم و حکیمی سیاستمدار بود.

فهم کامل مبانی تعلیم و تربیت اسلامی و هدفها و شیوه‌های آن، زمانی امکان پذیر است که ما به مجموعه نظام فکری، عقیدتی و اصول جهان بینی اسلام توجه داشته باشیم.

تخصصی شدن علوم انسانی و دیگر رشته‌های علمی که از لوازم توسعه علوم و عصر حاکمیت ماشین و تکنولوژی است، با همه مزایا و پیشرفتهایی که داشته و دارد، یک آفت اساسی نیز به همراه دارد و آن مورد غفلت واقع شدن ارتباط واقعی اشیا و پدیده‌ها و به تبع آن، ارتباط واقعی اجزای دریافتهای فکری و اندیشه آدمی با حقایق خارجی است.

تربیت از دیدگاه امام(ره)، متفرع بر انسان‌شناسی است که آن نیز خود متفرع بر هستی‌شناسی و خداشناسی و به اصطلاح جهان‌بینی توحیدی است. ممکن است در پاره‌ای موارد، شیوه‌های تربیت یکسان باشند، اما هدفها متفاوت؛ حتی ممکن است هدفها در یک ارزیابی تخصصی نیز به ظاهر مشابه باشند، اما دیدگاهی که این هدفها از آن جا منبعث شده، کاملاً متفاوت و حتی رو در رو باشند.

اصلاح مشکلات اساسی جامعه، میل به رفاه و کوشش برای توسعه اقتصادی و صنعتی و تعالی فرهنگ کشور و رسیدن به خود کفایی و استقلال واقعی در همه زمینه‌ها جز با پرورش انسانهایی مهذب و کارآزموده امکان پذیر نیست و اینجاست که توجه به نقش تربیت در مراحل مختلف رشد شخصیت انسان و دریافت اهداف و میانی و روشهای تربیت صحیح و اسلامی، کلید حل معضلات است. (احمدی فشارکی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۰-۱)

انقلاب اسلامی و نهضتی که امام خمینی(ره) بنیان نهاده است تنها با همان هدفها و روشهایی قابل تداوم است که امام(ره) به مدد آنها خیل انسانها را به میدان پذیرش مسئولیت کشید. نمونه عینی موفقیت این روشها را در دفاع مقدس شاهد بوده‌ایم. به راستی آیا قدرت تسلیحاتی برتر یا حمایت تسلیحاتی و اقتصادی و تبلیغاتی خارجی و عواملی از این قبیل، مایه آن همه افتخار و پیروزی انقلاب شدند یا ایمان انسانهایی که در مسیر تربیت الهی قرار گرفتند و برای ارزشهایی جانبازی کردند که دنیای ماده گرای امروز از آن بیگانه است؟ نظرگاه تربیتی حضرت امام(ره) مبتنی بر همان اندیشه قرآنی است که خدای تبارک و تعالی پس از هفت سوگند آشکار به مظاهر عظیم طبیعت و نفس انسانی، با صراحت و قاطعیت می‌فرماید: «قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها». رستگاری انسان و جوامع انسانی تنها از یک معبر قابل دستیابی است و آن تزکیه و تربیت نفوس انسانی است و ورای آن، جز گردابی از سرگردانی و بحران اجتماعی و خسران دائمی چیز دیگری نیست.

حضرت امام(ره) بارها می‌فرمودند که «عالم محضر خداست». این گونه خدا باوری و جهان بینی است که می‌تواند انسانهایی آن چنانی تربیت کند. تا این باورهای اساسی عمومیت نیابد، سعادت و آرامش حقیقی و تمدن واقعی دست نیافتنی باقی خواهند ماند.

هر جامعه ای اگر بخواهد به عمر خود بیش از یک نسل ادامه دهد شش وظیفه خطر را باید به خوبی انجام دهد. این شش وظیفه به نقل از ملوین تامین عبارتند از:

۱. پذیرش افراد جدید برای جامعه؛

۲. پرورش اعضای جدید با اجتماعی کردن و فرهنگی کردن آنها؛

۳. تولید، توزیع و مبادله: کارکرد اقتصادی؛

۴. حفظ نظم داخلی و خارجی: کارکرد سیاسی؛

۵. حفظ سلامتی جسمی و ذهنی افراد در حد معقول؛

۶. معنا بخشی به زندگی و ایجاد انگیزه ادامه زندگی در افراد.

هر یک از این وظایف به طور عمده بر دوش یک یا چند نهاد اجتماعی است. برای مثال، نهاد خانواده وظیفه پذیرش افراد جدید را برای جامعه با تولید مثل بر عهده دارد. همچنین نهاد خانواده در فرهنگی و اجتماعی کردن نسل جدید در کنار دیگر نهادهای «تعلیم و تربیت» و «دین» وظیفه عمده ای به عهده دارد.

از آنجا که این کارکردها برای بقا و تداوم هر جامعه ای ضروری می‌باشند، نهادهای خانواده، تعلیم و تربیت، اقتصاد، سیاست و دین از نهادهای اصلی، اولیه و مشترک همه جوامع در طول تاریخ تا به امروز بوده‌اند و این نهادهای عمده در هیچ جامعه ای به مدت طولانی غایب نبوده‌اند و نخواهند بود. (ر.ک. به: علی بابایی، ۱۳۸۳؛ افروغ و دیگران، ۱۳۸۱؛ حجتی، ۱۳۷۱)

### تاریخچه موضوع

در یکصد سال اخیر، که علم و صنعت در دنیای غرب رشد اعجاب انگیزی پیدا کرده است، در کشورهای مشرق زمین از جمله ایران در جهت اقتباس علم و صنعت غربی تلاش زیادی شده است. اعزام دانشجویان برای تحصیل به دیار فرنگ و ایجاد و گسترش دانشگاهها و مراکز

علمی به سبک و سیاق غرب در داخل مملکت از آن جمله‌اند. این مراکز علمی؛ یعنی دانشگاهها، از همان ابتدا دولتی بوده‌اند و نهاد سیاست و حکومت از آن حمایت می‌کردند؛ لذا در چند و چون آن قصد و غرض حکومت‌های ایران - که استبدادی و به سیاست‌های استعماری غرب وابسته بودند- تأثیر داشته است. برای مثال، نداشتن برنامه‌های آموزش دین در دانشگاهها و مداخله نداشتن علمای دین در این مراکز، مطمئناً بدون پشتیبانی دولتها نبوده است. اگر دانشگاهها و مراکز علمی جدید در آشتی یا همکاری با مراکز علمی دینی سابق رشد و گسترش می‌یافتند، شاید وضع امروز جامعه ما غیر از این بود که هست.

با اعزام دانشجویان برای تحصیل به کشورهای غربی و گسترش دانشگاهها به سبک و سیاق غربی در ایران، در نهاد تعلیم و تربیت، قشر جدیدی به نام استادان دانشگاهها حضور یافتند که عمدتاً به سبک و سیاق امروزی، نسل جدید را آموزش می‌داند. در جامعه نیز قشر تحصیل کرده دانشگاهی به وجود آمد که بیشتر داده‌ها و یافته‌هایش متأثر از فرهنگ غرب بود. این تأثیر در شکل ظاهری آنها؛ یعنی در لباس پوشیدن، صحبت کردن و ... به خوبی مشخص بود. در لباس پوشیدن بیشتر سعی می‌کردند مانند غربی‌ها لباس بپوشند؛ از کراوات استفاده کنند؛ محاسن (ریش) خود را بتراشند؛ - حداکثر سیلی برای خود بگذارند- در صحبت کردن بیشتر می‌کوشیدند با استفاده از ژستها و لغات خارجی خود را تافته جدا بافته نشان دهند و آداب و رسوم اجتماع خود را عقیمانده معرفی کنند؛ دین را قرون وسطایی و علمای دینی را مرتجع و عقب‌مانده می‌دانستند و معرفی می‌کردند.

تولد و رشد این پدیده جدید باعث شد که علمای دین، به طور خاص و توده مردم، به طور عام، عکس‌العمل شدیدی در جامعه ایجاد کنند و نوعی رقابت، کشمکش، تنفر و جدایی بین قشر جدید؛ یعنی تحصیل‌کردگان دانشگاهی و روحانیان به وجود آید.

در بین تحصیل‌کردگان دانشگاهی به علت آشنایی بیشتر با تاریخ تفکر اجتماعی، سیاسی و فلسفی مغرب زمین و ایدئولوژی‌های سیاسی امروز دنیا، قشری به وجود آمد که خود را منورالفکر یا روشنفکر نامید و دغدغه سرنوشت مردم را داشت و مدعی بود که رسالت دارد

مردم را از وضع نابسامانی که دارند نجات دهد. از یک طرف، این قشر تحصیل کرده روشنفکر، که بیشتر بی دین یا ضد دین بودند- با دهن کجی به دین و علمای آن تنفر علما و مردم را موجب شدند و از طرف دیگر، در عرصه اجتماعی و سیاسی نیز علمای دین آنها را رقیب خود می‌دیدند؛ چون به حکومت رسیدن روشنفکران بی دین یا ضد دین در عرصه سیاسی در جهت کوتاه شدن دست علمای دین از این حوزه تلقی می‌شد. لذا علما و مردم با آنها دشمن شدند.

از درون قشر تحصیل کرده روشنفکر، قشر دیگری نیز اعلام موجودیت کرد که می‌توان آن را روشنفکر دینی نامید. روشنفکر دینی کسی است که مدعی است با دین عناد ندارد، بلکه رسالت روشنفکری‌اش را دفاع از دیانت در مقابل دیگر ایدئولوژی‌های فکری و سیاسی غیر دینی یا ضد دینی می‌داند. در این امر ممکن است به نظر بیاید که دیگر مشکل حل می‌شود؛ چون قشر روشنفکر دینی با دفاع از دین، رقابت یا کشمکشی با روحانیون و علمای دین نخواهد داشت. اما این فکر نیز اشتباه از آب درآمد؛ چون روشنفکران دینی به خاطر اینکه فکر می‌کردند با اندیشه‌های امروز دنیا آشنا تر هستند و ایدئولوژی‌های غیر دینی و ضد دینی را بهتر از سایرین درک می‌کنند، خود را در دفاع از اسلام و نجات نسل جوان حتی محق‌تر و شایسته‌تر از بسیاری از روحانیون می‌دانستند؛ لذا برداشتهایی از دین داشتند که رنجش و ناراحتی روحانیون و علمای دین را موجب می‌شد. برخی از علمای دین مداخله روشنفکران دینی را در تبیین و تفسیر دین موجب مخدوش شدن حقایق دینی و آمیخته شدن آن حقایق با مکاتب دیگر تلقی می‌کردند و آن را دلیل رنجش خود از روشنفکران دینی می‌دانستند. لذا علی‌رغم نزدیکی بخشی از تحصیل‌کردگان روشنفکر به حوزه دین، متأسفانه هنوز بین این دو قشر اختلاف همچنان باقی است.

به نظر می‌رسد که تکوین و رشد قشر تحصیل کرده جدید در جامعه ای که قرن‌ها در آن قشر تحصیل کرده سنتی وجود داشته است، اگر همراه با برقراری نسبتی صحیح بین این دو قشر نباشد، به خسارت جبران‌ناپذیری در وحدت کل جامعه منجر می‌شود؛ زیرا هر دو قشر در موقعیتهای بالای جامعه هستند و مدیران امروز و آینده جوامع اسلامی از این دو قشر بر

می‌خیزند. اگر روابط بین آنها منطقی و دوستانه نباشد، نباید انتظار داشت که روابط حاکم بر قشرهای دیگر این چنین باشد. بررسی روابط تاریخی و امروزی این دو قشر و عوامل مؤثر بر تشدید یا تخفیف اختلافها و کشمکشهای بین آنها می‌تواند ما را در تعمیق روابط منطقی و دوستانه بین قشرهای مختلف جامعه یاری رساند.

در کشورهای اسلامی، از جمله ایران، قرن‌هاست که مکتبخانه‌ها، مدارس دینی و حوزه‌های علمیه به کار آموزش و تربیت نسل جدید (نوجوانان و جوانان) مشغول هستند. در مکتبخانه‌ها به سواد خواندن و نوشتن، در مدارس دینی به آموختن دستور زبان عربی، منطقی، اصول عقاید و علوم تخصصی چون: فقه، فلسفه، عرفان، تفسیر، قرآن و... تا عالی‌ترین سطح توجه می‌شود. به مجموعه‌ای از مدارس دینی در یک شهر «حوزه علمیه» گفته می‌شود. برای مثال از حوزه‌های علمیه نجف، مشهد و قم (در ایران) می‌توان نام برد که دارای سابقه تاریخی درخشانی در این زمینه می‌باشند.

افرادی که از مدارس دینی فارغ‌التحصیل می‌شوند عمدتاً «عالم» یا «روحانی» نامیده می‌شوند. عده‌ای از آنها با تأسیس کرسی درس در همان مرکز یا مراکز دیگر به آموزش و تربیت شاگردان جدید پرداخته و بسیاری هم از دانش دینی خود در جهت تبلیغ دین و مذهب در مراکز عمومی چون: مساجد، حسینیه‌ها، تکایا و.. استفاده می‌کنند و خود را وقف هدایت و راهنمایی مردم دیندار از قشرهای مختلف جامعه می‌کنند. البته دو نقش فوق، مانع‌الجمع نیست و افرادی هستند که هر دو وظیفه را با هم انجام می‌دهند. تحصیل‌کردگان حوزه، کسانی هستند که بیشتر تحصیل خود را در مدارس دینی گذرانده‌اند و خود را در درجه اول، فارغ‌التحصیل حوزه می‌دانند و در یکی از رشته‌های تحصیلی حوزه، خود را در سطح اجتهاد یا نزدیک به آن رسانده‌اند و عمدتاً ملبس به لباس ویژه روحانی هستند.

تحصیل‌کردگان دانشگاه نیز کسانی هستند که بیشتر اوقات تحصیلی خود را در دانشگاه‌های داخل یا خارج از کشور گذرانده، خود را در اولویت اول، فارغ‌التحصیل دانشگاه می‌دانند و در یکی از علوم رایج این دانشگاهها خود را در سطح دکتری یا نزدیک به آن رسانده‌اند.

واژه روشنفکر عموماً به گروه کوچک تری از تحصیل کردگان دانشگاه و حوزه اطلاق می‌شود که مستقیماً در خلق، انتقال و انتقاد افکار و عقاید شرکت دارند؛ همچون: نویسندگان، هنرمندان، دانشمندان، فیلسوفان، متفکران مذهبی، نظریه پردازان اجتماعی و مفسران سیاسی. تعیین حد و مرز این گروه ممکن است مشکل باشد، اما خصلت ویژه آنها - ارتباط مستقیم با فرهنگ جامعه - کاملاً آشکار است.

از یک طرف، روشنفکر به معنای عام به همه کسانی گفته می‌شود که افکاری روشن و بینشی قوی در امور سیاسی و اجتماعی دارند و در عین حال، دغدغه نجات مردم را از وضع نابسامانی که در آن گرفتارند در سر می‌پرورانند. این واژه هم برای قشر دانشگاهی و هم برای قشر حوزوی و هم برای هر قشر دیگر استفاده می‌شود. (ر.ک. به: شریتمداری، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۹؛ علی بابایی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۰-۱)

### نقش خاستگاه طبقاتی دو قشر حوزه و دانشگاه در شکل‌گیری موضوع

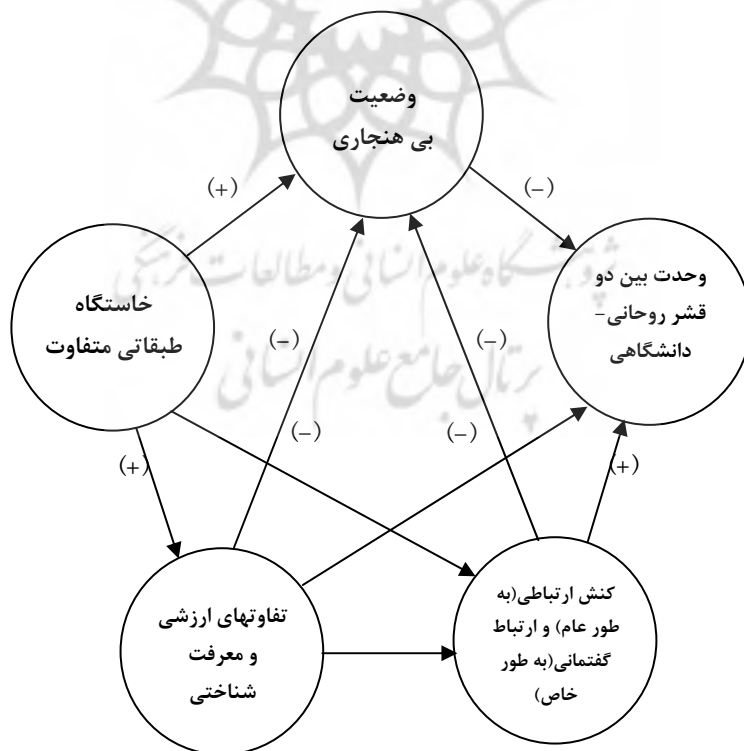
برخی از صاحب نظران معتقدند که نگرشهای سیاسی افراد از خاستگاه طبقاتی آنان متأثر است. برای مثال، باتومور می‌نویسد: نخبگان روشنفکر در اکثر کشورها و در بیشتر اوقات، یکی از گروههایی هستند که حداقل همگونی و انسجام را دارند و عقاید آنان درباره مسائل فرهنگی و سیاسی بسیار متفاوت است. به نظر وی، شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد نگرشهای سیاسی روشنفکران به شدت متأثر از خاستگاه طبقاتی آنان است. برای نمونه، از دانشجویان مدرسه عالی علوم سیاسی سابق فرانسه که تقریباً از طبقات بالا انتخاب می‌شدند و نگرشهای راست گرایانه شدیدی داشتند مثال می‌آورد و آنان را با دانشجویان دانشسرای عالی تربیت معلم که عموماً از طبقات مرفه و بالای جامعه بودند یا احیاناً هستند مقایسه می‌کند و معتقد است احتمال اینکه خاستگاه طبقاتی آنان ارزشها و هنجارهای خاصی را از طریق فرایند اجتماعی شدن در اختیار آنها قرار داده باشد زیاد است. لذا در این تحقیق به خاستگاه طبقات نیز که یک متغیر مؤثر احتمالی است توجه می‌شود؛ یعنی خاستگاه طبقاتی متفاوت دو قشر تحصیل کرده دانشگاهی و حوزوی ممکن است به نگرشهای سیاسی متفاوت نیز به عدم انسجام و همگونی و تشتت را بین آن دو قشر باعث شود (علی بابایی، ۱۳۸۳، ص ۵۰-۱). البته شاید این

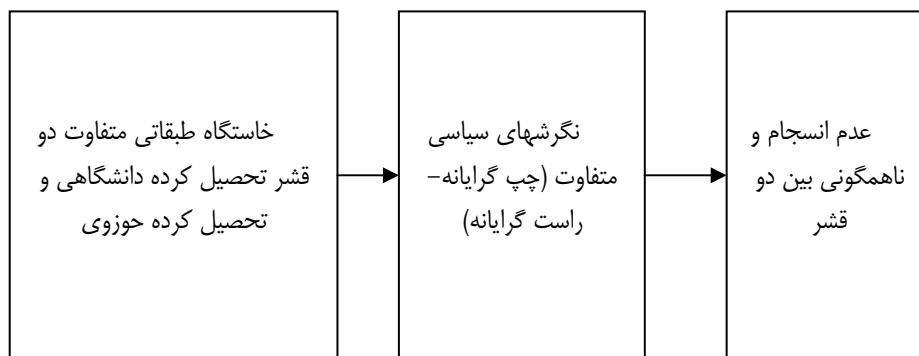


نظریه در جامعه ایران کاملاً صدق نکند؛ زیرا با نگاهی به تاریخ ایران متوجه می‌شویم که خاستگاه طبقاتی خیلی از روشنفکران افراطی معروف - همچون تقی‌زاده یا کسروی در جریان انقلاب مشروطه - از خانواده‌هایی بوده که چندین نسل روحانی بوده‌اند. لذا این انشقاق فکری را در بین دو قشر تحصیل کرده دانشگاهی و حوزوی، نمی‌توان در همه موارد به خاستگاه طبقاتی متفاوت آنها منسوب کرد. هر چند روحانیون معمولاً از طبقه بازار و متوسط و کارگری کشور بوده‌اند و قشر تحصیل کرده دانشگاهی - به ویژه در اوایل شکل‌گیری این قشر - بیشتر از خانواده‌های منتسب به حکومت و دربار بوده‌اند که دارای ارزشهای فرهنگی، سیاسی و ... کاملاً متفاوتی بودند. هر چند که بعدها بیشتر، طبقه متوسط جامعه این قشر را تشکیل می‌دادند.

شکل شماره ۱: کاربرد دیدگاه خاستگاه طبقاتی درباره موضوع تحقیق

کنش ارتباطی عموماً و ارتباط گفتمانی خصوصاً - به عنوان یک تقویت کننده - (اقتباس از دیدگاه هابرماس) با توجه به متغیرهای فوق مدل علی پیشنهادی در شکل ۲ ارائه می‌شود.





شکل شماره ۲: مدل علی منتج از مباحث نظری (علی بابایی، ۱۳۸۳)

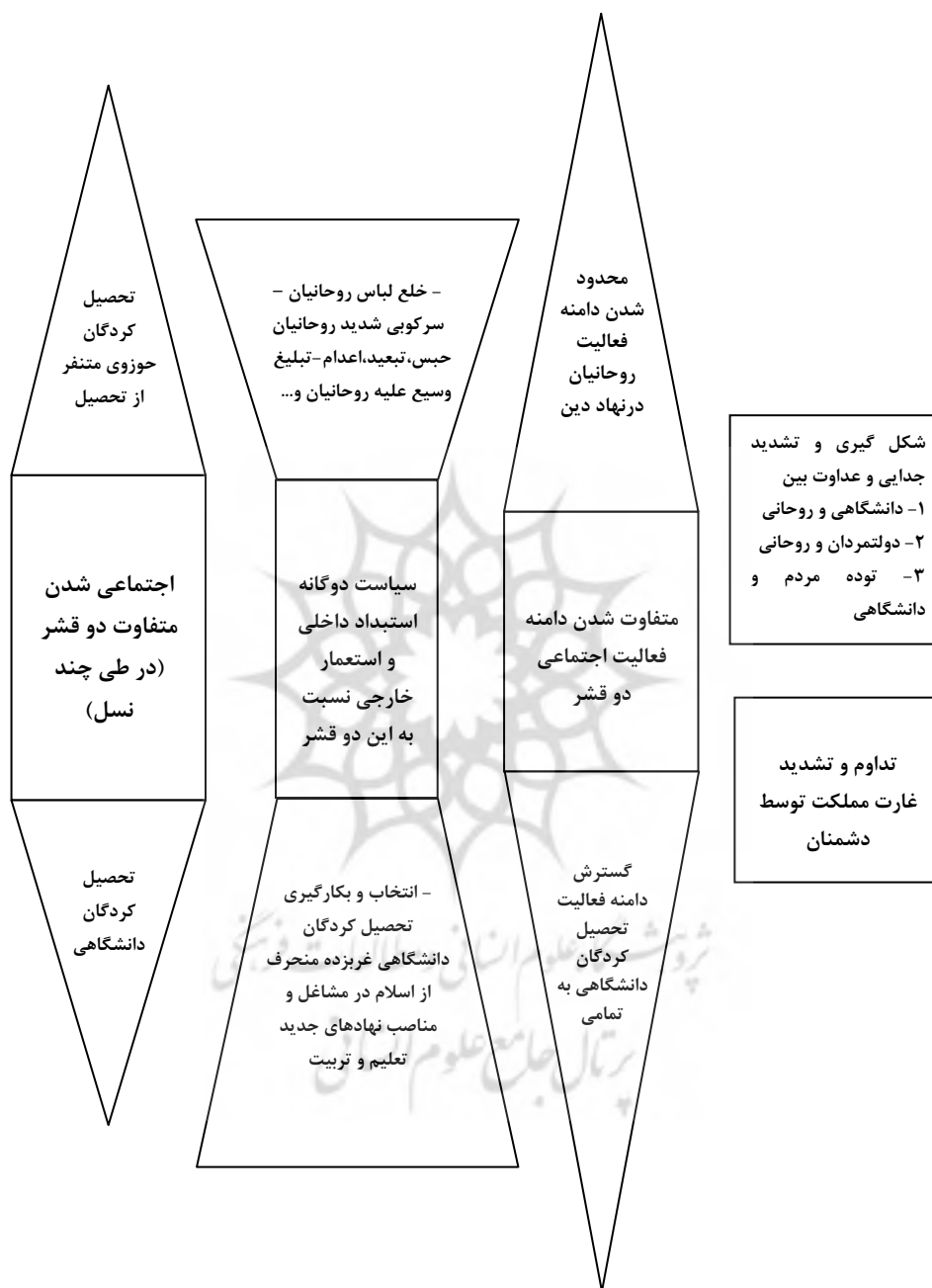
### دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) در علل جدایی حوزه و دانشگاه

حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، بیش از همه به مسئله وحدت بین دو قشر روحانی و دانشگاهی می‌اندیشیدند. ایشان حوزه و دانشگاه را دو مرکز می‌دانند که کارشان ساختن انسان است و به دنبال وحدت این دو، در واقع روند اجتماعی شدن نسل آینده در مسیر درست و سالم خودش قرار می‌گیرد. ایشان همچنین ائتلاف این دو قشر را با ائتلاف همه ملت ساری می‌دانند و معتقدند که اگر این دو مغز متفکر جامعه به هم پیوندند قهراً سایر مردم هم به آنها خواهند پیوست.

امام (ره) وحدت را به دو نوع فکری و عملی تقسیم می‌کنند. وحدت فکری بین تحصیل کردگان دانشگاهی و حوزوی را با واژه وحدت کلمه بیان می‌دارند و معتقدند که وحدت کلمه در حقیقت وحدت در یک کلمه و آن هم توافق بر سر حفظ کشور و حفظ کیان اسلام است؛ یعنی محور وحدت فکری میان اقشار مختلف - به خصوص این دو قشر متفکر - فقط علاقه مندی به حفظ کشور و حفظ کیان اسلام می‌تواند و باید باشد و هر شرط دیگری زاید است. ایشان وحدت عملی را با واژه‌هایی چون: داشتن پیوند دوستی و تفاهم، دوست و رفیق بودن، نزدیکی دلها، احترام متقابل، همدیگر را قبول داشتن، همدیگر را همکار دانستن، همدیگر را تحمل کردن، انسجام داشتن و ... بیان می‌کنند. از واژه‌های فوق می‌توان استنتاج کرد که در اینجا فقط صحبت از ایجاد برادری، رفاقت و نزدیکی دلهاست و از وحدت

تشکیلات، وحدت حوزه‌های معرفتی، وحدت سلاقی و... خبری نیست. از اینکه دانشگاه حوزه شود یا بر عکس، حوزه دانشگاه شود، خبری نیست. از اینکه برخی علوم تعطیل یا در علوم دیگر ادغام شوند خبری نیست. بلکه با حفظ استقلال و هویت هر یک از این دو مرکز می‌توان همدیگر را قبول داشت و دلها را به هم نزدیک کرد و در جهت خدمت به جامعه اسلامی و مردم مسلمان، برادرانه در کنار هم بود و در کنار هم زیست و شرط این همزیستی مسالمت آمیز فقط علاقه به کشور و حفظ کیان اسلام است. (احمدی فشارکی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۰-۱)

محدود شدن عرصه فعالیت روحانیون و گسترش دامنه فعالیت قشر مقابل - به همراه تبلیغات دامنه دار بوقهای تبلیغاتی استبداد علیه روحانیون - به شکل گیری و تشدید جدایی و عداوت بین چهار طرف: ۱. روحانیون؛ ۲. تحصیل کردگان دانشگاهی؛ ۳. توده مردم و ۴. سردمداران سیاسی جامعه منجر شد. در شکل شماره ۳ عوامل فوق نشان داده شده است. (ر.ک. به: علی بابایی، ۱۳۸۳، ص ۵۰-۱؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۵)



شکل شماره ۳: مدل برگرفته از دیدگاه امام خمینی (ره) در خصوص نقش عامل سیاسی در ایجاد جدایی و عداوت بین دو قشر دانشگاهی و حوزوی (علی بابایی، ۱۳۸۳)

در حقیقت در این طرح، حضرت امام(ره) به نقش عامل سیاسی در به وجود آمدن جدایی و عداوت بین دو قشر فوق اشاره می‌کنند و آن را اساسی‌ترین عامل می‌دانند و معتقدند که اگر اوضاع سیاسی جور دیگری بود، امروز دانشگاه دیگری داشتیم و قشر تحصیل کرده‌ما خصوصیت دیگری می‌داشت.

این عامل به میزان زیادی در جامعه ما پس از پیروزی انقلاب اسلامی از بین رفته است. امروزه با از بین رفتن استبداد پهلوی، دیگر هیچ نیرویی به آن شدت علیه قشری فعالیت نمی‌کند؛ اما آن جدایی و عداوت دیرینه به یکباره فروکش نکرده است؛ چرا که آثار به جا مانده از بستر اجتماعی شدن در طی چند نسل به این زودی‌ها از بین نخواهد رفت، بلکه زمان می‌طلبد و حوصله و هشیاری لازم دارد.

### عوامل افزایش یا کاهش احساس وحدت

آنچه تا کنون گفته شد نقش سیاستهای استعماری و عوامل داخلی آن در ایجاد جدایی و عداوت بین دو قشر روحانی و دانشگاهی بود. اما از بیانات امام خمینی(ره) می‌توان عوامل مؤثر بر افزایش یا کاهش احساس وحدت بین دو قشر فوق را نیز استخراج کرد. این عوامل عبارتند از:

#### ۱. عوامل معرفت‌شناختی

دو قشر حوزوی و دانشگاهی از لحاظ معرفت‌شناختی تفاوت‌هایی دارند؛ بدین نحو که روحانیون بیشتر با علوم دینی و فلسفی و دانشگاهیان بیشتر با علوم تجربی و فنی (علوم مثبت) - و در درجه بعد با علوم انسانی - سر و کار دارند. یکی از عوامل دوری بین این دو قشر می‌تواند همین دو گانگی حوزه معرفت‌شناختی مراکز دانشگاهی و حوزوی باشد. امام خمینی(ره) ضمن تأیید دو گانگی معرفت‌شناختی دانشگاهها و حوزهها، پیشنهاد تلفیق این دو فرهنگ یا کاهش فاصله بین آنها را مطرح می‌کنند و آن را عامل ذوب شدن حوزه و دانشگاه در هم می‌دانند. فرهنگ دانشگاهها و مراکز غیر حوزه ای به صورتی است که به تجزیه و لمس واقعیتها بیشتر عادت کرده است تا فرهنگ نظری و فلسفی. باید با تلفیق این دو فرهنگ و کم

کردن فاصله‌ها، حوزه و دانشگاه در هم ذوب شوند تا میدان برای گسترش و بسط معارف اسلام وسیع‌تر گردد.

## ۲. احساس نیاز به قشر مقابل

از عوامل مؤثر بر وحدت بین دو قشر روحانی و دانشگاهی، وجود این احساس در افراد هر قشر است که قشر مقابل نیز برای جامعه مفید است و نیاز مهمی را از نیازهای جامعه برآورده می‌سازد. اگر اسلام را یک دین اجتماعی بدانیم، پس این دین باید در عرصه‌های مختلف اجتماعی حضور یابد. بنابر این نیاز به بازکاوی اسلام در عرصه‌های مختلف اجتماعی داریم تا تنظیم روابط اجتماعی بر مبنای مقررات اسلام باشد. ولی اگر صرفاً نقش حوزه را در توصیه‌های اخلاقی محدود کنیم، به دام سکولاریزم افتاده‌ایم.

علما و دانشمندان این دو مرکز لازم است کوشش کنند در پیوند دادن این دو قشر عزیز و باید بدانند که نه دانشگاهی بدون روحانی می‌تواند به استقلال برسد و نه روحانی بدون دانشگاهی. (ر.ک. به: احمدی فشارکی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۰-۱)

## ۳. وفاق نقشی یا وفاق بر سر نقشهای جدید

توجه روز افزون جوانان و اندیشمندان دانشگاهی به دین اسلام باعث شده است تا آنان احساس کنند می‌توانند در موضوعات و مسائل مختلف اسلامی بیندیشند و اندیشه‌های خود را به شکل گفتاری و نوشتاری در اختیار دیگران قرار دهند. این امر موجب شده تا روحانیون احساس کنند که افراد غیر متخصص به قلمرو وظایف آنها وارد شده و در کار آنان اختلال ایجاد کرده‌اند.

اندیشمندان مسلمان دانشگاهی با توجه به شناختی که از جهان معاصر و افکار امروز دنیا دارند، در برخی موارد خود را حتی محق‌تر از روحانیون در اظهار نظر در موضوعات و مسائل مختلف اسلامی می‌دانند. این کشمکش کار را به جایی کشانده است که برخی از روحانیون برای خنثی کردن تأثیر افکار دانشمندان دانشگاهی، آنها را التقاطی خوانده‌اند و فقط روحانیون را متخصص واقعی دین معرفی می‌کنند و برخی از دانشگاهیان نیز برای خنثی کردن اقدام

اندیشمندان روحانی، شعار «اسلام منهای آخوند» را و اینکه دین نباید در انحصار متولیان رسمی باشد، سر می‌دهند. با این وضعیت، کشمکش و عداوت تشدید می‌شود و تداوم می‌یابد. در اینجا می‌گوییم با ورود یک قشر جدید در حوزه فرهنگ، بر سر نقشهایی که قبلاً - به طور عمده - بر عهده قشر سنتی بوده، تردید یا ابهام ایجاد شده و این تردید به تضاد نیز کشیده شده است. این تضاد را «تضاد نقشی» می‌نامند. به این معنا که دو قشر جدید و قدیم بر سر نقش همدیگر توافق ندارند، بلکه اختلاف نظر دارند و همین اختلاف نظر به دوستی و رفاقت آنها صدمه می‌زند.

امام خمینی (ره) از یک سو در مقابل قشر دانشگاهی، شعار «اسلام منهای روحانی» را زیر سؤال بردند و فرمودند که اسلام منهای روحانی به مثابه طب منهای طبیب و در واقع؛ نفی اسلام است و به نسل جوان توصیه کردند که خود را در هیچ شرایطی بی نیاز از هدایت و همکاری روحانیون ندانند و از سوی دیگر، به روحانیون توصیه فرمودند که با اظهار نظرهای جوانان و اندیشمندان اسلامی با روی گشاده و آغوش باز برخورد کرده و اگر خطایی می‌بینند با بیانی آکنده از محبت و دوستی راه راست اسلامی به آنان نشان دهند و فوراً با زدن انگ التقاط و انحراف بر نوشته‌هایشان همه را یکباره به وادی شک و تردید نکشانند. وقتی ما می‌توانیم به آینده کشور و آینده سازان آن امیدوار شویم که به آنان در مسائل گوناگون بها دهیم و از اشتباهات و خطاهای کوچک آنان بگذریم و به همه شیوه‌ها و اصولی که منتهی به تعلیم و تربیت صحیح آنان می‌شود احاطه داشته باشیم. (همان)

#### ۴. ارتباط گفتمانی

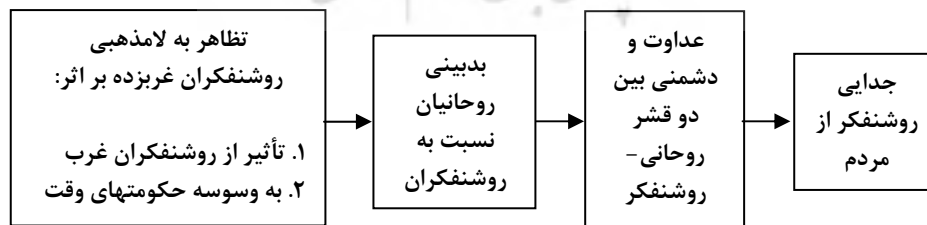
وجود ارتباط بین دو قشر، به خصوص ارتباط گفتمانی، می‌تواند آنها را در شناخت یکدیگر واقع بین تر نماید. دستهای ناپاک استعمار سالهای سال کوشید که این دو قشر را به هم بدبین کند و تا حد زیادی هم موفق شد. امام خمینی (ره) معتقدند که استعمار با ایجاد بدبینی بین دو قشر تحصیل کرده دانشگاهی و روحانی، وحدت فکری و عملی بین آنها را توانست از بین ببرد: «ماها را از دانشگاهی‌ها همچو دور کردند که ماها آنها را تکفیر می‌کردیم و آنها ما را تحمیق می‌کردند».

در جای دیگر می‌فرمایند: «مصیبت‌هایی که الان ما می‌کشیم و کشیدیم برای این بوده است که ما از هم جدا بودیم. ما و شما در یک مجمعی با هم صحبت نکردیم که ببینیم ما چه می‌گوییم، شما چه می‌گویید».

به عبارت دیگر؛ عدم ارتباط گفتمانی در تشدید جداییها و عداوتها بسیار مؤثر است و برعکس، وجود آن می‌تواند دلها را به هم نزدیک و شناخت افراد را از قشر مقابل واقعی‌تر کند. (همان)

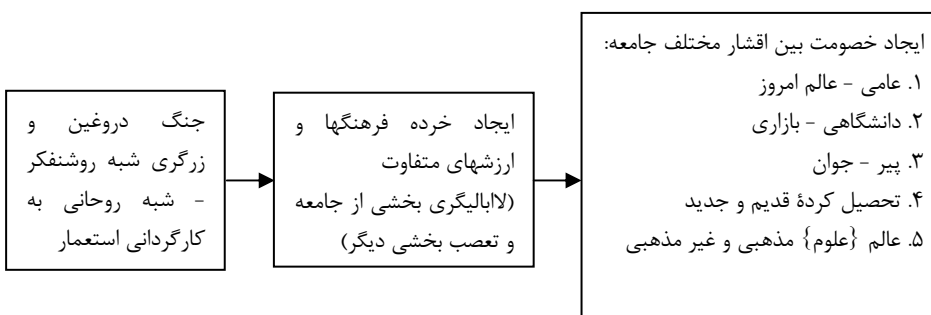
آنها می‌خواهند که دانشگاه و فیضیه با هم مرتبط نباشد؛ برای اینکه این ارتباط موجب اسلامی شدن دانشگاه می‌شود و این ارتباط اسباب این می‌شود که آن بدبینی‌ها که در طول مدت زیاد بین دانشگاه و طلاب علوم دینی حاصل شده بود از بین برود. وقتی این بدبینی‌ها از بین رفت و دانشگاه در کنار فیضیه مشغول به فعالیت شدند، دست اینهایی که قبله‌شان شرق یا قبله‌شان غرب است کوتاه می‌شود. پس به نظر امام (ره) ارتباط، به خصوص ارتباط گفتگویی، در تقویت پیوند بین دو قشر و رفع کدورتها و عداوتها بسیار مؤثر است. (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۵)

نظر برخی از اندیشمندان انقلاب در علل جدایی بین دو قشر حوزوی و دانشگاهی به دلیل محدودیت مقاله، خلاصه‌ای از نظرات مرحوم جلال آل‌احمد، مرحوم دکتر شریعتی و شهید مرتضی مطهری در شکل‌های شماره ۴ تا ۶ به صورت خلاصه بیان شده است.



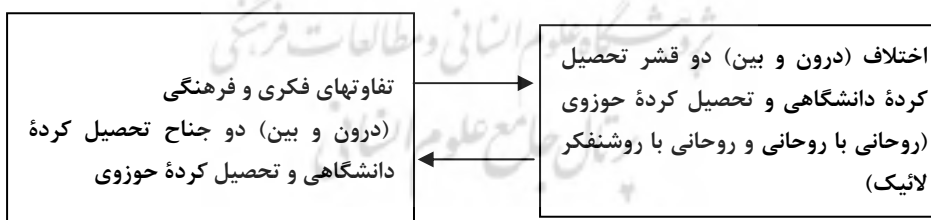
شکل شماره ۴: روند شکل‌گیری عداوت و دشمنی بین دو قشر روحانی - روشنفکر بر اساس نظر جلال آل‌احمد (ر.ک. به: آل‌احمد، بی تا)





شکل ۵: روند شکل گیری عداوت و دشمنی بین دو قشر روحانی - روشنفکر بر اساس نظر دکتر شریعتی (ر.ک. به: علی بابایی، ۱۳۸۳)

به طور خلاصه می توان گفت که از دیدگاه شهید مطهری غیر از عامل سیاسی؛ یعنی حضور قدرتهای بزرگ و پشتیبانی آنها از برخی جناحها در داخل، تفاوت های فکری موجود در درون جناح روحانی - که برخی روشن تر می اندیشند و برخی قشری تر - و تفاوت های فرهنگی موجود میان دو جناح روحانیون و لائیکها؛ یعنی دسته ای که سیاستشان برخاسته از دینشان نیست، عامل اختلاف بین آنان در نهایت، شکست نهضت مشروطیت می باشد. نظر فوق در شکل زیر خلاصه شده است.



شکل شماره ۶: عامل اختلاف (درون و بین) دو قشر تحصیل کرده دانشگاهی و حوزوی بر اساس نظر شهید مرتضی مطهری (ر.ک. به: مطهری، ۱۳۶۷، ص ۵۰-۱)

## نظر استاد بزرگ شهید مطهری در مورد اهمیت فریضه علم بعنوان مفتاح سایر فرایض

انجام سایر فرایض و تکالیف فردی و اجتماعی اسلام، به فریضه علم بستگی دارد. فریضه علم به عنوان کلید و مفتاحی برای انجام سایر فرایض و منظوره‌های اسلامی شناخته شده و به اصطلاح فقها، واجب تهیی است و بالنتیجه اگر شئون حیاتی مسلمین شکلی به خود بگیرد که وابستگی بیشتری به علم پیدا کنند، فریضه علم هم اهمیت و لزوم و توسعه و عموم بیشتری پیدا می‌کند. شکی نیست که علم به تنهایی ضامن سعادت جامعه نیست و جامعه، دین و ایمان لازم دارد؛ همان طوری که ایمان هم اگر مقرون به علم نباشد مفید نیست، بلکه وبال است. قطع ظهري اثنان عالم متهتك و جاهل متنسك. اسلام نه عالم بی دین می‌خواهد نه جاهل دیندار. (مطهری، ۱۳۸۰، ص ۱-۵۰)

اما این هم که ما می‌گوییم «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا» و به مورد تحصیل کرده‌های بی‌ایمان تطبیق می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم که پس خطر علم از خطر جهل بیشتر است، یک نوع مغالطه است؛ زیرا دزدی که با چراغ می‌آید و کالای گزیده را می‌برد، در شب می‌آید نه در روز. شب هنگام هم وقتی می‌آید که صاحبان خانه خواب باشند. اما روز روشن هرگز نمی‌تواند دستبرد بزند. تحصیل کرده‌های بی‌ایمان هم از جهالت و بی‌خبری و خواب آلودگی دیگران استفاده می‌کنند. پس جهل عمومی در این دزدی‌ها دخالت دارد. شما کشور خود را با نور علم روشن کنید و همه خانه‌ها را مثل روز کنید، همه مردم را بیدار و هشیار و با خبر بگردانید، همه جا را مثل روز روشن بکنید، به علاوه در تحکیم پایه‌های ایمان بکوشید، دیگر از آن دزد هم دزدی ساخته نیست. در این دنیا دزدی‌ها چند چیز دست به دست هم داده: علم دزد، بی‌ایمانی او و جهل عامه مردم. پس در اینجا هم جهالت شریک جرم است. به هر حال، اگر ما می‌خواهیم دین صحیح داشته باشیم، اگر می‌خواهیم از فقر رهایی یابیم، اگر می‌خواهیم از مرض نجات پیدا کنیم، اگر می‌خواهیم عدالت در میان ما حکمفرما باشد، اگر می‌خواهیم آزادی و دموکراسی داشته باشیم، اگر می‌خواهیم جامعه ما بر خلاف حال حاضر به

امور اجتماعی علاقه مند باشد، منحصرأً راهش علم است و علم، آن هم علمی که عمومیت داشته باشد و از راه دین به صورت یک جهاد مقدس درآید. اگر ما این جهاد مقدس را شروع نکنیم، دنیا خواهد کرد و ثمره اش را هم خود آنها خواهند برد؛ یعنی دیگران خواهند آمد و ملت ما را از گرداب جهالت نجات خواهند داد و خدا می‌داند که آن وقت این کوتاهی ما چه لطمه بزرگی به پیکر اسلام وارد خواهد کرد. (همو، ۱۳۸۰، ص ۵۰-۱)

### ویژگی‌های علم مفید از نظر امام خمینی (ره):

از نظر امام (ره)، علمی مفید فایده است که جهت‌دار باشد. آن بزرگوار «علم مطلق» صرف دانستن را بدون رعایت جهت مطلوب مضر می‌داند.

اگر ملت ما علم را «آن علم جهت‌دار را» یاد بگیرند، تربیت بشوند... در پهلوی علم هم تربیت باشد، تربیتی دینی، تربیت الهی، تربیت انسانی و هم علم. اگر این دو حربه در دست شما باشد، کسی نمی‌تواند به شما تعدی کند. کسی نمی‌تواند استبداد را برگرداند. (احمدی فشارکی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۰-۱)

از این بیان امام (ره) چنین استفاده می‌شود که علم به همان معنایی که دانشمندان بدان توصیه دارند جلوی تهاجم بیگانگان را نمی‌گیرد. دانشی که در ظرف مزگی؛ یعنی انسان تزکیه شده قرار گیرد، اثربخش است و می‌تواند از فسادها و انحرافات پیشگیری به عمل آورد. به همین دلیل می‌فرمایند: «تزکیه نفس اهمیتش بیشتر از مسئله تعلیم کتاب و حکمت است. مقدمه از برای این است که کتاب و حکمت در نفس انسان واقع بشود. اگر تزکیه بشود انسان، تربیت بشود به تربیتهایی که انبیاء(ع) برای بشر هدیه آوردند، بعد از تزکیه، کتاب و حکمت هم در او به معنای حقیقی خودش در نفس انسان نقش می‌بندد و انسان به کمال مطلوب می‌رسد...» در کُل، امام (ره) منشأ تمامی اختلافات، منهای اختلاف بین حق و باطل را از عدم تزکیه نفس می‌داند. (ر.ک. به: امام خمینی، ۱۳۷۵، ص ۵۰-۱)

## نتیجه‌گیری

یکی از مشکلات اصولی ما آن است که اصولاً روش را اصل می‌گیریم. برای مثال، در حوزه‌ها، روش تدریس را به عنوان اصل مسلم اسلامی به شمار می‌آورند، در حالی که باید بدانیم روشها جدا از اسلام است؛ مانند روش آموزش استاد و شاگردی یا کتابهای پیچیده دینی که خواندن آن هم بسیار مشکل و ثقیل است، چه برسد به فهمیدن آن. کاش همه علمای دینی ما علم را آن طور که قرآن آورده «هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون» و آن طور که پیامبر(ص) فرموده است «اطلبو العلم ولو بالصین» یا «اطلبو العلم من المهد الی اللحد» تعبیر می‌کردند و دانشگاههای ما مرکز تربیت دانشورانی با پشتوانه دینی می‌گردید. می‌توان گفت که میزان احساس وحدت بین دو قشر دانشگاهی و حوزوی نمونه ما، بالاتر از متوسط است؛ هر چند که احساس وحدت حوزویان نسبت به قشر دانشگاهی تا حدی بیش از احساس وحدت دانشگاهیان نسبت به قشر روحانی است. اگر بخواهیم دو قشر روحانی و دانشگاهی نسبت به هم احساس وحدت و همدلی داشته باشند باید از سرچشمه‌ها شروع کرد. به عبارت دیگر؛ باید در روند اجتماعی شدن انسانها، به خصوص نسلهای جدید، از مداخله و هر گونه سخن یا عملی که به اهداف فوق آسیب می‌رساند، جلوگیری کرد.

خانواده، مدرسه، دانشگاه، حوزه علمیه، وسایل ارتباط جمعی (صدا و سیما، مطبوعات و مانند آن) و همچنین مسئولان جامعه - که رفتار و کردارشان برای دیگران الگو می‌شود - به عنوان کارگزاران اصلی روند اجتماعی و فرهنگی کردن انسانها، به خصوص نسل جدید، در نظر داشته باشند که:

۱. باید از هر حرکت و سخنی که منزلت اجتماعی قشری را بر قشر دیگر برتری می‌دهد خودداری کنند(وفاق منزلتی)؛
۲. باید از هر حرکت و سخنی که بدون دلیل قانع کننده نقش یا موقعیتی را در انحصار قشر خاصی قرار می‌دهد خودداری کنند (وفاق نقشی)؛
۳. باید از هر حرکت و سخنی که نسبت به یکی از رشته‌های دانشگاهی و حوزوی حساسیتهای بی مورد ایجاد می‌کند خودداری کنند(وفاق معرفتی).

## پیشنهادها

۱. باید با ایجاد و برپایی سمینارهای علمی- فرهنگی و سیاسی- اجتماعی، تعریف و راه اندازی پروژه‌های تحقیقاتی، تشکیل کمیسیونهای برنامه ریزی در سازمانها و وزارتخانه‌های مختلف کشور، برپایی اردوهای زیارتی و سیاحتی و... که در آن هر دو قشر با رعایت موارد فوق حضور داشته باشند، زمینه وفاق فرهنگی بین آنها را فراهم کرد (ایجاد وفاق فرهنگی از طریق کنش ارتباطی).

برجستگان هر قشر باید بتوانند در مرکز قشر مقابل، کرسی تدریس داشته باشند و یافته‌های علمی خود را به سمع و نظر افراد سطوح میانی قشر مقابل برسانند. مسئولان دانشگاهها و حوزه‌ها خود باید در دعوت این افراد پیشقدم باشند. (از نمونه‌های عملی موفق در این عرصه می‌توان از دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، سازمان سمت، دانشگاه مفید، دانشگاه قم، مؤسسه آموزشی امام خمینی (ره) و... نام برد).

افراد هر دو قشر در صورت تمایل و احراز شرایط باید بتوانند مدرک مرکز قشر مقابل را بگیرند و از مزایای مادی و معنوی آن بهره مند شوند.

از برجستگان حوزه و دانشگاه هر ساله باید تجلیل کرد و اجازه نداد که وسایل ارتباط جمعی، به چهره‌های ملی و مذهبی تاریخ جامعه ما شک و تردید کنند و اگر انتقادی دارند این انتقادات باید با حفظ حرمت آنها انجام گیرد. باید باید میراث فرهنگی - فکری جامعه ما ثبت شود و از دستبرد اندیشان و کوته نظران محفوظ بماند.

افرادی که به وحدت و همدلی دو قشر دانشگاهی و حوزوی اعتقاد واقعی دارند و اقدام عملی در جهت آن به عمل می‌آورند به عنوان سمبل وحدت حوزه و دانشگاه معرفی شوند و از چهره سازی کسانی که این گونه نیستند پرهیز شود.

ساختار آموزشی دو مرکز حوزه و دانشگاه باید با همکاری مشترک مسئولان آن به گونه ای بهبود یابد که نسل آینده برآمده از آنها (در سطح تحصیلات تکمیلی) حساسیتهای فرهنگی مشترکی چه از لحاظ دینی و چه از لحاظ اندیشه‌های روز دنیا پیدا کنند. به عبارت دیگر؛ حوزه‌ها باید در آموزشهای خود اندیشه‌های روز دنیا به ویژه دستاوردهای علوم انسانی

را مدنظر داشته باشند و خود را بی نیاز از آن ندانند و دانشگاهها نیز باید در جهت بومی شدن و حفظ پیوند ارزشی - فرهنگی با جامعه خود، کاوش در معانی علوم به ویژه در حوزه علوم انسانی را با عنایت به دستاوردها و تلاشهای نظری حوزه و معارف دینی تعقیب کنند.

نظام اعزام دانشجویان به خارج باید به گونه‌ای بهبود یابد که افراد بعد از فارغ التحصیلی احساس بریدگی از فرهنگ بومی و اسلامی خود نداشته باشند.

متولیان امور فرهنگی در کلیت نظام و نیز عناصر مؤثر در هر یک از دو مرکز حوزه و دانشگاه به نحو خاص باید برای پذیرش افراد به عنوان خودی حداقلهایی را از لحاظ ارزشی و هنجاری مشخص کنند و همه حساسیتهای خود را به آن حداقلها محدود سازند تا به ناحق افرادی از این دو قشر، از جامعه ملی و نیز هر یک از دو مرکز فوق طرد نشوند.

#### منابع

۱. آل احمد، جلال (بی تا)؛ غرب زدگی - در خدمت و خیانت روشنفکران، بی جا، بی نا.
۲. احمدی فشارکی، حمید (۱۳۸۵)؛ دانشگاه و دانشگاهیان از دیدگاه امام خمینی (ره)، تبیان آثار موضوعی (دفتر چهاردهم)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ج پنجم.
۳. حجتی، سیدمحمدباقر. (۱۳۷۱). آداب تعلیم و تعلم در اسلام، تهران، نشر ثالث.
۴. رحیم پور ازغدی، حسن (۱۳۸۵/۶/۲۹)؛ جهانی شدن و مسلمانان معاصر، نقل از: [WWW.AVINY.COM](http://WWW.AVINY.COM)
۵. رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۸)؛ آنا تومی جامعه، مقدمه‌ای بر جامعه شناسی کاربردی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۶. رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۵)؛ توسعه و تضاد، مروری بر ریشه‌های شکل گیری انقلاب اسلامی، چاپ دوم. تهران، شرکت سهامی انتشار.
۷. شریعتمداری، علی (۱۳۶۹)؛ اصول و فلسفه تعلیم و تربیت، تهران، امیرکبیر، چ چهارم.
۸. شریعتمداری، علی (۱۳۶۲)؛ جامعه، تعلیم و تربیت، تهران، امیرکبیر، چ پنجم.
۹. علی بابایی، یحیی (۱۳۸۳)؛ عوامل مؤثر بر وحدت نخبگان (حوزه و دانشگاه)، تهران، پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.

تحلیلی تاریخی بر وحدت حوزه و دانشگاه ❖ ۱۰۳

۱۰. لهسایی زاده، عبدالعلی (۱۳۸۱)؛ *جامعه‌شناسی توسعه*، تهران، دانشگاه پیام نور.
۱۱. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (۱۳۷۵)؛ *مجموعه مقالات کنگره آثار و اندیشه تربیتی حضرت امام خمینی (س)*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، چ دوم.
۱۲. مطهری، مرتضی (۱۳۶۷)؛ *انسان کامل*، تهران، صدرا.
۱۳. مطهری، مرتضی (۱۳۸۰)؛ *پانزده گفتار*، تهران، صدرا.
۱۴. مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)؛ *تکامل اجتماعی انسان*، به ضمیمه هدف زندگی و ...، تهران، صدرا، چ هفتم.
۱۵. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)؛ *ده گفتار*، تهران، صدرا، چ سیزدهم.
۱۶. مطهری، مرتضی (۱۳۷۴)، *مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی*، ج ۵: *جامعه و تاریخ*، تهران، صدرا، چ هفتم.
۱۷. یزدی، محمد (۱۳۶۸)؛ *جامعه و تاریخ در قرآن*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.